

دیباچه ویرایش نو از متن کهن

هر ادبدان و سخن‌سنج، هر زمان که متنی ادبی را در برابر دارد و آن را برمی‌رسد که هم‌روزگار نیست، با دشواریها و تنگناهایی اندک و بسیار، بسته به چگونگی آن متن که سروده‌ای می‌تواند بود یا نوشته‌ای، رویاروست. او بارها، در بررسی متن، سرگشته و شگفتزده می‌تواند ماند و پرسان از خویش که: «آیا کدامین ریخت و اژه ریخت نژاده و نخستین است؟» یا: «فلان بیت یا فلان جمله یا فلان پاره بلند یا کوتاه از متن به راستی ریخته و تراویده قلم سراینده یا نویسنده است یا برافزوده برنویس و بیهوده و بی‌پایه که می‌بایدش از متن سترد و به کناری نهاد؟» این تنگناها و دشواریها از آنجاست که برنویسان، این پایمردان و میانجیان فرهنگی و ادبی که متن نخستین و نژاده به یاری آنان می‌باید از زمانهای دور یا نزدیک به دست ادبدان سخن‌سنج برسد، در برنویسی متن همواره بدان پایبند و وفادار نمانده‌اند و هرگاه که خوش می‌داشته‌اند و شایسته می‌دانسته‌اند، متن را دیگرگون می‌کرده‌اند. گاه این دگرگونیها آنچنان بنیادین و پرشمار است که متن را «از ریخت می‌اندازد» و آن را به متنی دیگر، به یکبارگی گسسته و بیگانه از متن نخستین، دگرگون می‌سازد؛ آنچنانکه می‌توانیم انگاشت که اگر آفریننده آن این متن گشته (= مصحف؛ محرف) دیگرسان را می‌دید، آن را باز نمی‌توانست شناخت و نمی‌توانست دانست که آن متن را روزگاری او خود سروده یا نوشته بوده است و متنی است که آن را بدو باز می‌خوانند و از آن او می‌دانند.

تلاش ادبدان سخن‌شناس در چیرگی بر این تنگناها و دشواریها و پیراستن و «به راه آوردن» متن و بازگردانیدن آن به ریخت و پیکره نژاده نخستین یا پیکره و

ریختی نزدیک بدان، شاخه‌ای است از دانشی ادبی و سخن‌سنجانه که آن را متن‌شناسی یا بررسی متن می‌نامیم. این شاخه که کارکردی بنیادین و ساختاری و ناگزیر در متن‌شناسی دارد و بی‌آن هر تلاشی در بررسی و بازنمود و گزارش متن بیهوده و نافرجام خواهد ماند و نقشی خواهد بود که متن‌شناس بر آب خواهد زد، همان است که من آن را پچین‌شناسی، یا دانش بررسی پچینها (= واریانتها؛ نسخه‌بدلها) می‌نامم. بایستگی و ناگزیری پچین‌شناسی در بررسی متن از آن روست که اگر به یاری بررسی و ارزیابی و گزینش پچینهای سنجیده و برازنده، متن پیکره و ساختاری پذیرفتنی که بر آن بنیاد بتوان کرد نیابد، هر تلاش و کار و کرداری دیگر در پیوند با متن، به بیراهه خواهد رفت و بی‌سود و بیهوده خواهد ماند؛ زیرا، بدین سان، خانه متن از پائی‌بست ویران خواهد بود و هر رفتار و کردار متن‌شناختی دیگر نقشهای ایوان این خانه؛ تا خانه‌ای ساخته و افراخته نباشد، اندیشیدن به نگاره‌های ایوان آن کاری بیهوده و ناخردمندانه و «کانایانه» خواهد بود.

با نگاهی فراخ و فراگیر و «پدیدارشناختی»، پچین‌شناسی را از سه دید برمی‌توان رسید و بر سه پایه برمی‌توان نهاد. این سه، یکی پچین‌شناسی است در پیوند با برنویس و دو دیگر در پیوند با برنوشته و سه دیگر شیوه‌ها و دبستانهای ورزیدن و به کار گرفتن پچین‌شناسی است در رسیدن به متن سخته‌سُتوار پیراسته که هر زمینه و کارکرد متن‌شناختی به ناچار بر آن استوار است و بی‌دست یافتن بدان، مگر کوفتن آب در هاون نمی‌تواند بود.

در پیوند با برنویس: کارکرد برنویس (= کاتب) و منش و رفتار اوست که سرنوشت متن و چگونگی آن را رقم می‌زند و شالوده می‌ریزد و در پی آن، چگونگی برخورد و رفتار ادب‌دان سخن‌سنج را با متنی که می‌خواهد آن را ویرایش کند. در این میان، دو ویژگی در برنویس کارکرد و اثری بنیادین و «سرنوشت‌ساز»، در متن برنوشته، دارد: یکی دانش است و دیگری پایبندی و وفاداری به متن نخستین، در برنویسی آن. برپایه این دو ویژگی، برنویسان را در چهارگونه و گروه می‌توانیم بخش کرد و گنجانید: (۱) بدان‌ش پایبند. (۲) بدان‌ش پایبند. (۳) بدان‌ش ناپایبند. (۴) بیدانش

ناپاییند. در این چهارگونه برنویس، بهترین گونه که گونه آرمانی است و ویراستار ادب‌دان با متن برنوشته او کمترین دشواری و رنج را خواهد داشت، **بدانش پاییند** است؛ اما وارونه منطق ناسازی، بدترین گونه برنویسان «بیدانش ناپاییند» نیست که گونه یکسره ناساز و ستیزآمیز «بدانش پاییند» آن است؛ بدترین و زیانبارترین گونه که متن برنوشته او ویراستار سخن‌سنج را به بیشترین رنج و دشواری دچار خواهد آورد، **بدانش ناپاییند** است. در متن برنوشته، یا به سخنی باریک‌تر و روشن‌تر: در متن برساخته و بازآفریده این برنویس، دیگرکردها و ریخته‌های نائزاده و بخشهای برافزوده دانشورانه است و همساز و هماهنگ با زبان و سبک سروده یا نوشته؛ از این روی، بازشناخت آنها بسیار دشوار است و ویراستار ادب‌دان و سخن‌سنج را در تنگنا درخواهد افکند و از رسیدن به متن سخته ستوار بازخواهد داشت. زبانی که آن دو گونه دیگر: **بیدانش پاییند** و **بیدانش ناپاییند** به متن می‌رسانند، هرگز آنچنان نیست که ویرایشگر متن‌شناس را در رنج و دشواری بسیار درافکند و از رسیدن به ریخت و پیکره نژاده و سنجیده متن بازدارد. این هر دو، به پاس بیدانشی‌شان، برنوشته‌ای از دید پچین‌شناسی و ویراستاری آسان و روشن به دست می‌دهند. شاید تنها در برنویسی است که به شیوه‌ای شگفت و هنجارشکن، بیدانشی گونه‌ای از برتری و شایستگی شمرده می‌شود و نه تنها زیانبار و ویرانگر نیست، سودمند و کارساز نیز هست: **بیدانش پاییند** هرآنچه را در متن به درستی نمی‌تواند خواند و دریافت، به جای آنکه بنویسد؛ برمی‌نگارد و نقشی از نوشته یا واژه به دست می‌دهد؛ به شیوه‌ای که ویراستار سخن‌سنج و پچین‌شناس به آسانی می‌تواند از آن نقش به ریخت درست آغازین راه برد و آن را فرا دست آورد. **بیدانش ناپاییند** نیز هرآنچه را در متن دشوار و ناشناخته می‌یابد، شتابزده و خامدست، دگرگون می‌سازد. از آنجا که این دیگرکردها نیک با ساختار متن و ویژگیها و هنجارهای زبانی و سبک‌شناختی آن ناسازگار است، در نگاه نخستین، همچون پاره‌ای از پلاس که بر دیبایی نغز و گرانبها دوخته باشند، بر ادب‌دان ویرایشگر آشکار می‌گردد.

آنچه دریغانگیز است و دشواری‌آفرین آن است که در میان این چهارگونه و

گروه برنویسان، بدانسان پایبند کمترین شمار را دارند و می‌توان گفت که بسیار کمیاب‌اند. از آن است که به هر روی، ویرایش متن کاری است باریک و دشوار که بایسته آن، از سویی، مایه‌وری و «ویژه‌دانی» در سخن‌سنجی و پچین‌شناسی است و از دیگر سوی، شکیبایی و نازک‌اندیشی و خرده‌بینی در کار.

یکی از این گرامیان تنگیاب، در متن‌شناسی شاهنامه، حمدالله مستوفی است، سخنور و تاریخ‌نگار و دانشی‌مرد نامدار سده هشتم که برنوشته‌ای از شاهنامه را برای ما به یادگار نهاده است. این برنوشته پیرامون ظفرنامه‌ی وی که آن را به پیروی از شاهنامه سروده است و حماسه‌گونه‌ای تاریخی است، آورده شده است. پایبندی این برنویس بدانسان چنان بوده است که هر جای در متن که او ریخت درست و بآیین واژه یا لخت یا بیت را نیافته است، آن را سپید و انهاده است؛ تا هر زمان که یافته آمد، آن ریخت بآیین و درست را در بخش نانوشته و سپید‌نهاده بنویسد. به پاس بدانشی و پایبندی این گرامی برنویس کمیاب، برنوشته‌ی او یکی از آبشخورها و بنیادهای من، در نوشتن نامه باستان است که ویرایش و گزارشی است فراگیر از شاهنامه.^۱ لیک آنچه مایه‌دریغ بسیار است، آن است که این برنویس بدانسان و پایبند، در برنویسی خویش از شاهنامه، همواره این شیوه‌ی زبینه و فرخنده را به کار نگرفته است.

در پیوند با برنوشته: زمینه و دیدگاهی دیگر که در ویراستاری دانشورانه متن و پچین‌شناسی می‌باید در نظر گرفته شود و بررسی‌ده آید، چگونگی برنوشته‌هاست. ناگفته آشکار است که چگونگی برنوشته (= نسخه)، به گونه‌ای ساختاری و بنیادین، وابسته به چگونگی برنویس است که از این پیش بررسی‌ده و بازنموده آمد. اما افزون بر آن، در پاره‌ای از ویژگیها، برنوشته را می‌توانیم گسسته از برنویس و تنها از دید

۱. برنوشته‌ها و متنهای پایه در ویرایش شاهنامه، در نامه باستان، یکی برنوشته حمدالله مستوفی است؛ دوم برنوشته فلورانس؛ سوم شاهنامه چاپ مسکو؛ چهارم شاهنامه چاپ ژول مول.

«برنوشستگی» و بر پایه آن، بکاویم و بررسییم. این کاوش و بررسی در برنوشته از دو روی انجام می‌تواند گرفت: یکی **دیرینگی** و دیگر **دلافروزی**. این دو ویژگی در برنوشته، وارونه آن دستان پارسی که: «از دل برود هرآنکه از دیده برفت.»، همدوش و همسوی‌اند و پیوندی راست و دو سویه با یکدیگر دارند. برنوشته، هرچه دیرینه‌تر باشد و دلافروزتر، بیش در خطر «گشتگی» (= تصحیف و تحریف) و دیگرشدگی است؛ زیرا از متنی که هم کهن است و هم جسته و خواسته خوانندگان، برنوشته‌هایی بسیار به دست داده می‌شود و برنویسان بیدانش و ناپایبند، بیش از پیش، در آن دگرگونی پدید می‌آورند و آن را از ریخت و پیکره نژاده و نخستینش می‌گردانند.

بی‌هیچ گمان و چند و چون، دیرینه‌ترین و دلافروزترین متن در ادب پارسی شاهنامه فردوسی است و از این روی، برنوشستگی گشتگی بسیار در آن پدید آورده است و ویراستار پچین‌شناس را، در کار ویرایشش، با رنج و دشواری فراوان رویاروی گردانیده است. ویرایش متن شاهنامه، آنگاه سخت دشوار و رنجبار می‌شود و به کاری چالش‌خیز و ستیزآمیز دیگرگون می‌گردد که بیندیشیم که شاهنامه، نه تنها در ایران و در سخن پارسی، بلکه در پهنه گیتی بزرگ‌ترین و بشکوه‌ترین شاهکار در ادب پهلوانی و حماسی است و افزون بر آن، اگر بر آن سر باشیم که این نامه نامبردار شالوده فرهنگ و منش و ادب ایران را در روزگار نو می‌ریزد، سخنی برگزاف و بی‌پایه نگفته‌ایم. شکوه و شگرفی شاهنامه و ارج و ارز بسیار و کارکرد ژرف و پایدار و بی‌همانند آن در فرهنگ و جامعه ایرانی هرگونه پیوند و برخورد با شاهنامه، به ویژه ویرایش متن آن را، کاری نیک باریک و پرسمان‌خیز و خطرگرانه از گونه بازی با آتش گردانیده است؛ کاری که دامنه و بازتاب و قلمرو اثرگذاری آن بسیار فراخ‌تر از مرزهای تنگ پژوهش و تلاشی ادبی است و منش و فرهنگ و تاریخ ایران را آماج می‌گیرد؛ حتی می‌توانم گفت کاری است که به گونه‌ای، راه به «ناخودآگاهی تباری» ایرانیان می‌برد که بخشی گسترده از آن را این نامه نامی گرامی شالوده ریخته است؛ کاری که می‌توان آن را با دستبردها و

کردارهای نمایان پهلوانانه که در شاهنامه از آنها سخن رفته است، سنجید. آری! پرداختن به شاهنامه‌خوانی است که تنها پهلوانان ادب و فرهنگ امید به گذشتن از آن را در دل می‌توانند پرورد.

شیوه‌ها و دبستانهای پچین‌شناسی: همچنان اگر فراخ و فراگیر بنگریم و با نگاهی پدیدارشناسانه، شیوه‌های پچین‌شناختی را در ویرایش متنهای ادبی در سه گونه و گروه فرومی‌توانیم افشرد و جای می‌توانیم داد و هریک را دبستانی (= مکتب) در پچین‌شناسی و ویرایش متن می‌توانیم دانست و نامید:

۱. دبستانی که بیشترین پیوند و وابستگی را با برنوشته دارد و می‌توان آن را دبستان برنوشته‌گرا نامید. در این دبستان، ویراستار پایه ویرایش را بر کهن‌ترین برنوشته، یا گاه کامل‌ترین برنوشته، می‌نهد و برنوشته‌های دیگر را با آن می‌سنجد و پچینها را بیرون از متن یک‌به‌یک یاد می‌کند.

۲. دبستانی که یکسره وارونه دبستان نخستین است و ناساز با آن و کمترین وابستگی و پیوند را با برنوشته دارد و می‌توان آن را دبستان برنوشته‌گریز نامید. در این دبستان، ویراستار پایه ویرایش را بر پسند و خواست خویش می‌نهد و آنچه را خود شایسته و برازنده متن می‌داند، در آن می‌آورد. این شیوه ویراستاری، در چگونگی و کارکرد، با روش برنویسان ناپایبند یکسان است. هیچ‌یک از دو دبستان ویرایشی و پچین‌شناختی «برنوشته‌گرا» و «برنوشته‌گریز»، به شایستگی و بسندگی ویراستار پچین‌شناس را در رسیدن به متنی سخته و ستوار به کار نمی‌توانند آمد. دامنه کارکرد، در دبستان نخستین، بیش از اندازه تنگ و کرانمند است و همواره تلاش ویراستار، در این دبستان، می‌تواند سترون و نافرجام بماند. به وارونگی، دبستان دوم بیش از اندازه رها و بی‌مرز است و در آن، متن همواره بازیچه دست ویراستار است و دستخوش هوسناکیها و ماجراجوییهای ادبی وی.

۳. از دید من، کارآمدترین و یاریگرترین شیوه در ویرایش متن ادبی دبستانی سومین است که آن را آمیزه‌ای از دو دبستان پیشین می‌توانیم دانست و دبستان ویرایش برهانی و دانشورانه می‌توانیم نامید. آنچه این دبستان را از آن دو دبستان

دیگر جدا می‌دارد، یکی آن است که مانند دبستان «برنوشته‌گریز»، برنوشته در آن به کناری نهاده نمی‌شود و مانند دبستان «برنوشته‌گرا»، ویرایش یکسره در گرو و وابسته به برنوشته نیست. در این دبستان، ویراستار هم بر پچینها بنیاد می‌کند هم بر دانش و خرد و منطق دانشوران و سخن‌سنجانۀ خویش. او بدین‌سان می‌تواند برازنده‌ترین و سنجیده‌ترین پچین را برگزیند؛ نیز اگر در میان پچینها به‌گزینۀ ای چنین باز نخورد، آن را دانشورانه و سخن‌سنجانۀ گمان می‌تواند زد. به هر روی، در این دبستان، هرآنچه ویراستار برمی‌گزیند یا در آنجا که ناچار باشد گمان می‌زند، برهانی است و برپایۀ دانش و منطق ادبانی و سخن‌سنجی. در دبستان برهانی و دانشورانه، بارها پیش می‌آید که ویرایشگر، به ناخواست و بر کامۀ خویش، ریختی را برمی‌گزیند که خود با آن دمساز نیست و می‌انگارد که متن با ریختِ فرو نهاده زیباتر و هنری‌تر خواهد بود.

بزرگ‌ترین و بنیادین‌ترین قانون در پچین‌شناسی که قانونی است فراگیر و همواره چیره و فرمانروا، این است: همیشه ریختهای تاریک و ناشناخته و کمتر خوشایند به ریختهای روشن و شناخته و خوشایند دیگرگون می‌شوند و وارونه آن، به هیچ روی، پذیرفتنی و پنداشتنی نیست. از آن است که در ویرایش برهانی و دانشورانه، پسند و خواست ویراستار جایی ندارد و او در پی رسیدن به متن زیباتر یا دلپذیرتر نیست و تنها می‌خواهد متن سخته‌تر و نژاده‌تر را فرادست آورد؛ متنی که به برهان و برپایۀ دانشهای گوناگون ادبی و متن‌شناختی، می‌تواند سنجیدگی و نژادگی آن را آشکار بدارد و دیگران را در این باره با خود همراه و همداستان بگرداند. از این روی، در این دبستان، بهترین و نژاده‌ترین برنوشته کهن‌ترین برنوشته از دید تاریخ‌برنویسی نیست؛ برنوشته‌ای است که در زبان و ویژگیهای گوناگون واژه‌شناختی و سبک‌شناختی و زیباشناختی و جز آن، کهن‌تر و نژاده‌تر است. برنوشته‌ای را که تاریخ‌برنویسی کهن است، برنویسی بیدانش یا ناپایبند می‌توانسته است برنوشت و برنوشته‌ای را که تاریخ آن نوتر و سپسین‌تر است، برنویسی بدانش و پایبند، برپایۀ برنوشته‌ای نژاده و کهن که از میان رفته

است. بی‌هیچ گمان، ارزش و کارایی این برنوشته دوم بسیار بیش از برنوشته نخستین است.

به هر روی، در میان سه دبستان در ویرایش متن ادبی، تنها دبستان سوم است که هم دانشورانه است و هم کارایی‌ای افزون‌تر و دامنه‌ای فراخ‌تر دارد و ویراستار را، به شایستگی، در رسیدن به متنی سخته و ستوار از سروده‌ها و نوشته‌های ادبی به کار می‌تواند آمد. این شیوه ویرایش به ویژه، در متنهای دیرینه و دلافروز که بیش از دیگر متنها دستخوش دگرگونی و فزود و کاست شده‌اند، تنها شیوه کارآمد و یاریگر و سودرسان است و کاربرد آن، از این روی، در متنهایی چنین بایسته و ناگزیر. من، در نامه باستان، متن شاهنامه را بر پایه همین شیوه و دبستان ویراسته‌ام و در گزارش متن بخشی را، در کنار دیگر بخشهای گزارشی، به پچین‌شناسی ویژه داشته‌ام و در آن به برهان بازنموده‌ام که در میان پچینها و ریخته‌های گونه‌گون آورده در برنوشته‌ها، چرا پچین یا ریختی را که در متن ویراسته آورده‌ام، برگزیده‌ام. نیز آنجا که پچینها یاریگر و گره‌گشای نبوده‌اند، متن را بی‌اندام و آشفته و تاریک و انباده‌ام و کوشیده‌ام همچنان، به برهان و دانشورانه، ریخت باندام و برازنده را گمان بزمن و در متن بیاورم. ریخت گمان‌زده، همواره، در دو ابرو (= [...]) جای داده شده است تا خواننده پژوهنده به آسانی بتواند آن را در نگاه نخستین بیابد و بازبشناسد. به پاس کوتاه‌سخنی و به آهنگ روشنداقت و بازنمود کارایی و سودمندی دبستان سومین که ویرایش برهانی و دانشورانه متن است، تنها نمونه‌ای چند از این گمانزدها را در پی یاد می‌کنم. این نمونه‌ها همه از جلد ششم نامه باستان است که از پادشاهی لهراسپ تا پادشاهی دارای داراب را در برمی‌گیرد:

۱. ارجاسپ، در نامه‌ای که به گشتاسپ می‌نویسد و او را از گرویدن به زرتشت باز می‌دارد، وی را نوید می‌دهد که اگر آیین نو را وانهد و به کیش کهن بازگردد، کمترین گزند از ارجاسپ بدو نخواهد رسید و بر قلمرو فرمانروایی‌اش نیز افزوده خواهد شد:

گر ایدون که این پند من بشنیدی ز من خود نیایدت هرگز بدی.

زمین کشانی و ترکان و چین، تو را باشدی همچو ایران زمین.^۱
در همهٔ برنوشته‌های پایه و ویرایش، به جای «باشدی» «باشد این» آمده است که درست و بآیین نیست و ساختار نحوی بیت با آن برخواهد آشفته. از دیگرسوی، «باشدی» ریختی است کهن در پاسخ شرط و هماهنگ و همساز با «بشندی» که آن نیز ریختی است کهن در شرط.

۲. در پیشگویی جاماسپ، رزم گشتاسپ را با ارجاسپ، آمده است:
وز آن زخم آن گرزهای گران، چنان پتک پولاد آهنگران،
به گوش اندر افتد ترنگاترنگ، هواپر شده نعره بور و خنگ.^۲
در برنوشته‌ها، به جای «هواپر»، «هواپر» آمده است که با آن ساختار نحوی بیت بسامان و بآیین نمی‌تواند بود؛ از دیگرسوی، با ریخت گمان‌زده، سخن از دید پندارشناسی نغزتر و نوآیین‌تر خواهد بود و بلندی و بُزایی نعره اسبان افزون‌تر.

۳. همچنان، در سخنان گشتاسپ پس از شنیدن پیشگویی جاماسپ، آمده است:

چگونه رسد نوک تیر خدنگ بر این باسمان برشده کوه سنگ؟^۳
در برنوشته‌ها، به جای «باسمان»، «آسمان» آمده است که با آن سخن سست است و بی‌بهره از سُتواری و شیوایی. «باسمان» bāsmān ریختی است از «به آسمان» که بارها در شاهنامه به کار رفته است و از هنجارهای سبکی است در آن.

۴. اسفندیار، هنگامی که ارجاسپیان در شکسته و تار و مار شده را زنهار می‌دهد، نامداران ایرانیان را چنین می‌فرماید:

بدارید دست از گرفتن، کنون؛ مبندید و کس را مرزید خون.
متازید و این کشتگان مسپرید؛ مگردید و این خستگان مشکرید.^۴

۱. نامه باستان، ج ۶/۵۱، بیت‌های ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴.

۲. همان، ج ۶/۵۹، بیت ۱۲۴۷. ۳. همان، ج ۶/۶۳، بیت ۱۳۳۲.

۴. همان، ج ۶/۷۷، بیت‌های ۱۶۷۱ و ۱۶۷۲.

در برنوشته‌ها، به جای «مگردید»، «بگردید» آمده است و به جای «مشکرید»، «بشمرید»؛ «مشکرید» تنها در برنوشته حمدالله مستوفی آورده شده است. چرا نامداران ایران می‌باید بگردند و خستگان و زخم‌برداشتگان ارجاسپی و تورانی را بشمارند؟ این شمارش و آمار به چه کار می‌آید؟ فرمان اسفندیار بدانان آن است که کسی را از ارجاسپیان به بند در نیفکنند و خون نریزند و بر خستگان‌شان اسب نتازند و آنان را، در زیر سم ستوران، نمالند و نکشند.

۵. اسفندیار پیکر بیجان برادرش فرشیدورد را از دشت آوردگاه برمی‌گیرد و به کوهسار می‌برد و اندوهناک از آنکه در آن کوه نمی‌تواند آیین سوگ و مرگ را برای او بگذارد و به انجام برساند، می‌گوید:

نه جایی درختی چنان سایه‌دار که خوابم تو را، ای گو نامدار!^۱
این بیت در برنوشته‌ها چنین آمده است:

به زیر درختی که بد سایه‌دار، نهادش بدان جایگه نامدار؛
که سخت سست است و ناشیوا و «بدان جایگه» در آن آگنه‌ای (= حشو) زشت.
ریخت آورده در متن کمابیش از برنوشته حمدالله مستوفی ستانده شده است؛ تنها در این برنوشته، به جای «جایی»، «جای» آمده است و به جای «چنان» که از چاپ کلاله خاور است، «که بر» و به جای «که خوابم»، «بخوابم». این ریختها پذیرفتنی می‌تواند بود، اگر «سایه‌دار» را «سایه دار» بدانیم، در معنی سایه درخت. به هر روی، ریخت گمان‌زده آورده در متن سخته و شیواست. زیرا، از سویی، درماندگی و اندوه اسفندیار را که حتی سایه‌ساری نیز نمی‌یافته است که پیکر برادر را در آن بنهد، بیش آشکار می‌دارد؛ از دیگر سوی، چندان پذیرفتنی نمی‌نماید که بر کوهسار بلند خارایین، درختی پرشاخ و برگ و سایه گستر یافته بتواند شد.

۶. در دیباچه داستان هفت‌خوان اسفندیار، دست محمود غزنوی به خورشید مانند شده است، در آن هنگام که به باره بره می‌رسد و از نو توش و توان

۱. همان، ج ۶/۱۰۰، بیت ۲۲۲۸.

می یابد و جهان را بی درنگ و دریغ برمی افروزد:
 به خورشید ماند همی دست شاه؛
 چو اندر حمل برفرازد کلاه،
 اگر گنج پیش آید از خاک خشک،
 و گر آب دریا و گر درّ و مشک،
 ندارد همی روشنائیش باز،
 ز درویش و از شاه گردنفرز^۱.

در همهٔ برنوشته‌ها، به جای، «ار» که برابر است با «یا»، «از» آمده است. با «از»، سخن بیهوده و بی معنی است. استاد در این بیت از ناچیزان کم ارزش در سنجش با گرانمایگان ارزشمند سخن گفته است و بر آن رفته است که پرتو خورشید یا دست شاه هرکس و هرچیز را به یکسان می افروزد و می نوازد و بدان نمی نگردد که آیا گنج و درّ و مشک گرانبهاست یا خاک خشک و آب دریای بی ارزش. بر این پایه، بی گمان ریخت درست و نژاده و نخستین همان است که گمان زده شده است و در متن آورده.

۷. در بخش به بزم نشستن رستم و اسفندیار و زورآزمایی آن دو با یکدیگر،

آمده است:

بینی تو، ای فرخ اسفندیار!
 گرازیدن و پیچش کارزار.^۲

در همهٔ برنوشته‌ها، به جای «گرازیدن»، «گراییدن» آمده است. ریخت متن برپایهٔ ریخت آمده در برنوشتهٔ حمدالله مستوفی که «گزاریدن» است، گمان زده شده است. من برآنم که گرازیدن ریخت گذرای (= متعدی) گرزیدن است و آن نیز ریختی است از «ورزیدن». در بیت نیز، در معنی کوشیدن و جنگیدن و ستهیدن به کار

۱. همان، ج ۶/۱۰۹، بیت‌های ۲۴۳۴ تا ۲۴۳۶.

۲. همان، ج ۶/۱۷۶، بیت ۴۰۴۶.

رفته است.^۱

۸. در بخش تیر انداختن رستم اسفندیار را بر چشم، رستم سخن‌گویان با «پاک‌دادار هور» گفته است، درباره اسفندیار:

تو دانی که بی داد، کوشد همی؛

همه جنگ و مردی فروشد همی.^۲

در همه برنوشته‌ها، به جای «بی داد»، «بیداد» آمده است. «بی داد» در کاربرد قیدی است و در معنی «بی بهره از داد» و «به شیوه‌ای که با داد بیگانه است». اگر «بیداد» باشد، کاررفته (= مفعول) کوشیدن خواهد بود و می‌باید با حرف اضافه «به» به کار برود: «تو دانی که او به بیداد می‌کوشد». «بی داد» چندین بار در شاهنامه به کار رفته است و همواره برنویسان آن را به «بیداد» دیگرگون کرده‌اند.

۱. همان، ج ۲ / ۴۱۹ که در آن به فراخی درباره این واژه نوشته‌ام.

۲. همان، ج ۶ / ۲۰۱، بیت ۴۶۳۳.